

## بورخس و ترجمه

دومینیک م. لوئیسور

محمد علی مختاری اردکانی



ترجمه سنگ بنای آثار بورخس است. ترجمه هنری است که بورخس نه تنها در طول عمر به آن پرداخت بلکه یکی از بن‌مایه‌های محبوب یا موضوعات مورد تعمق او را تشکیل می‌دهد. ترجمه همچنین یکی از عناصر ساختاری مهم در بسیاری از قصه‌های اوست. این گفتار که به بررسی رابطه بورخس با ترجمه و اهمیت آن می‌پردازد شامل چهار قسمت است: قسمت اول ترجمه‌های بورخس به زبان اسپانیایی را بر می‌شمارد، از مشهورترین آنها گرفته تا ناشناس‌ترین‌شان. قسمت دوم به ذکر نظرات بورخس در مورد ترجمه و شیوه ترجمه، آن‌طور که از مقالات و مصاحبه‌های متعدد او مستفاد می‌شود، می‌پردازد. قسمت سوم نشان می‌دهد که ترجمه نقش عنصر ساختاری در آثار بورخس دارد. آثار بورخس یا ترجمه

است یا ترجمه ترجمه یا ملهم از ترجمه. در هر مورد، آنچه بورخس می‌نویسد بازآفرینی متن گمنامی است که معمولاً نویسنده آن ناشناخته است. آخرین و چهارمین قسمت متمرکز است بر ترجمه بورخس از آثار خود با همکاری نورمن توماس دی جووانی که آخرین ارتباط او با ترجمه است. این کار اخیر مستند به اسناد و همراه با توضیحات کافی است که بیشتر از جانب مترجم می‌باشد. تجربه بورخس در ترجمه آثار خود، تجربه‌ای خاص است که باید مورد مذاقه قرار گیرد چون با برداشت او از آفرینش ادبی ارتباط نزدیکی دارد.

بورخس پیشینه‌ای چندزبانی و چندفرهنگی دارد. همزمان با فراگیری اسپانیایی معیار از مادرش، از پدر و مادر بزرگی انگلیسی، انگلیسی آموخت. بعداً، وقتی در اروپا بود، فرانسه، آلمانی، لاتین و ایتالیایی یاد گرفت. قسمت اعظم شهرت او مدیون چند زبانی بودن و گرایش او به زبان انگلیسی است.

بورخس اولین ترجمه خود را در نوجوانی انجام داد. این ترجمه، ترجمه "شاهزاده خوشبخت"

اسکار وایلد به اسپانیایی بود که در *El Pais* چاپ شد و طبق زندگینامه خود نوشته بورخس، آن را از آثار پدرش قلمداد کردند. سالها بعد، به خاطر چند زبانه بودن، وقتی برای مجلات ادبی *Sur* یا *Proa* قلم می‌زد، معمولاً از او می‌خواستند آثار ادبی را ترجمه کند. متون مبدأ ترجمه‌های بورخس به سه حوزه ادبی تعلق دارند: فرانسه، انگلیسی و آمریکایی. از فرانسه پرسوفون، نوشته آندره ژید، بربری در آسیا نوشته هانری میشو و اشعار متفرقه گوناگونی را ترجمه کرد. همه این ترجمه‌های فرانسه از طرف ناشران مجله *Sur* به عهده او گذاشته شده بود. ترجمه اثر آندره ژید در سال ۱۹۳۶ که نمایش نامه مزبور در بوینوس آیرس بر صحنه بود صورت گرفت. ترجمه بربری در آسیا در سال ۱۹۴۱ به انجام رسید که مؤلف در خلال جنگ جهانی دوم در آرژانتین اقامت داشت. اشعار سوپروی پل، فرانسیس پونز و ادیت بواسونا در چند شماره مجله *Sur* بین سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۷ منتشر شد. از انگلیسی، بورخس دو اثر کامل از ویرجینیا وولف را ترجمه کرد: *اتاقی از آن خود* و *اولاندو. اتاقی از آن خود* در چند شماره پیاپی *Sur* در سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ و بعد یکجا در کتابی تحت عنوان *Un Cuarto propio* منتشر شد. ناشران *Sur* اولاندو را در سال ۱۹۳۷ منتشر کردند. بورخس دو صفحه آخر *اولیس* جویس را ترجمه کرد که در سال ۱۹۲۵ در مجله *Proa* در بوینوس آیرس چاپ شد. حوزه آمریکای شمالی از همه غنی‌تر است، چون ترجمه‌ها در زمانی صورت گرفت که آرژانتین رفته رفته به نویسندگان آمریکای شمالی علاقه‌مند می‌شد. این ترجمه‌ها اعم از نثر و نظم بین سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۶۱ صورت گرفت. *نخلهای وحشی* فاکندر در سال ۱۹۴۰ ترجمه شد و تحت عنوان *La Palmera Salvajes* انتشار یافت. قصه هرمان ملویل با عنوان *بارتلبی نزول خوار* در سال ۱۹۴۳ تحت عنوان *Bartleby* توسط *Emece* منتشر شد. در سال ۱۹۴۳ *جکسون* در بوینوس آیرس مقالات امرسون و کارلایل را تحت نام *Hombres Representativos* به زیور طبع آراست. در زمینه شعر، چند شعر متفرقه از شاعران گوناگون از جمله لنگستن هیوز، کارل سندبرگ و دلمر شو آرتز بین سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۴۴ در مجله *Sur* به چاپ رسید. همچنین ترجمه منتخبی از اشعار ویتمن در سال ۱۹۶۹ تحت عنوان *Hojas de Hierba* انجام گرفت. این ترجمه یکی از آرزوهای بزرگ بورخس بود که بالاخره در سال ۱۹۶۹ زمانی که در آمریکا اقامت داشت تحقق یافت. این اثر تنها اثریست که بورخس خود به صرافت آن افتاده بود و برای آن با کسی قراردادی منعقد نکرده بود.

پس از مشخص کردن سه حوزه مبدأ، حائز اهمیت است که به نظریات بورخس در مورد ترجمه و شیوه ترجمه بپردازیم. در مقالاتی نظیر "ترجمه‌های هم"، "مترجمان هزار و یکشب" و در چند مقاله و مصاحبه دیگر، از نوشته‌های اولیه گرفته تا مکالماتی که در دهه ۷۰ با دی جووانی داشته است، بورخس تصریح می‌کند که ترجمه محکوم به این نیست که از اثر اولیه پست‌تر باشد. همچنین بر خلاف ضرب‌المثل معروف ایتالیایی - مترجم خائن است - مترجم ملزم به خیانت نسبت به اصل نیست. به نظر بورخس، هدف غائی ترجمه تقلید یا جعل بیهوده آفرینش ادبی نیست بلکه خلق متنی است مستقل که معادل آفرینش ادبی است. از آنجا که چیزی به نام تقلید کامل و المثناهی کامل وجود

ندارد — بن مایهٔ محوری آثار بورخس — چرا باید در آفرینش ادبی بیهوده به دنبال آن بگردیم؟ مترجمان و نویسندگان باید فقط و فقط یک هدف را در آفرینش ادبی دنبال کنند. مترجم نباید خود را به ترجمهٔ تحت‌اللفظی محدود کند. اصل را باید کنار گذاشت، همان‌طور که خود بورخس به اصرار از دی جووانی می‌خواست. به نظر بورخس متن فقط از آن جهت اصیل است که صرفاً یکی از چند نسخ ممکن است، مرحله‌ای است از خلق ادبی که در زمانی خاص نگاشته شده و بر حسب قرارداد به عنوان متنی قطعی پذیرفته شده است. متن مبدأ، پیش متن (pre-text) است، متنی قبل از متن دیگر، و باعث می‌شود که آفرینش تداوم یابد و خلاقیت دوباره به صورت متنی جدید با ابزار زبانی جدید تجسم پیدا کند.

بورخس ترجمهٔ شعر را از ترجمهٔ نثر متمایز می‌سازد. شیوهٔ ترجمه باید با ژانر (genre) متن اصلی تطابق کند. گرچه در همهٔ موارد باید از ترجمهٔ تحت‌اللفظی پرهیز کرد، این شیوه ممکن است گاهی در ترجمهٔ نثر کارگر افتد، اما در ترجمه شعر نه. بخاطر خصیصه زبان شعر، میزان آزادی و خلاقیت مترجم هنگام ترجمهٔ شعر، بیش از زمانی است که به ترجمهٔ نثر می‌پردازد. معدودی متون نظم و نثر ممکن است مترجم را مخصوصاً به چالش بخوانند. این بخاطر غرابت و تازگی زبانی است که بدان نوشته شده‌اند و نه بخاطر اختلافات زبانی بین زبان مبدأ و مقصد. چنین متونی متضمن خصائصی هستند که قهرآ در روند ترجمه از میان می‌روند چون زبان مبدأ فی‌نفسه زبان بکر است. بورخس با ذکر اولیس جوئیس به عنوان مثال از این تز دفاع می‌کند. بورخس فقط دو سه صفحهٔ آخر اولیس را ترجمه کرد چون، به عقیده او، کل اثر قابل ترجمه نبود. وقتی ترجمهٔ بورخس را با ترجمه سالاس سوییرات که کل کتاب را به اسپانیایی ترجمه کرده مقایسه کنیم به منظور بورخس در مورد ناکارایی ترجمهٔ تحت‌اللفظی پی می‌بریم. بسیاری از فرازهای ترجمهٔ سالاس سوییرات نامفهوم است گرچه به طور تحت‌اللفظی با متن جوئیس تطبیق می‌کند. در ترجمهٔ او، ترجمه تحت‌اللفظی اساس کار است.

ترجمهٔ بورخس توانست خلاقیت و غرابت اصل را منعکس کند، چون بورخس زبان اسپانیایی را به همان کاری واداشت که جوئیس، انگلیسی را واداشته بود. بورخس همچنین می‌گفت که ترجمه گاه ممکن است از اصل فراتر رود و از اصل بهتر شود. مترجم ممکن است در خلق مجدد اثر اولیه موفق شود و آن را به کسوتی برتر بیاراید. همچنین ممکن است زبان مقصد از خلاقیت بیشتری برخوردار باشد تا زبان مبدأ. به عقیدهٔ بورخس ترجمهٔ دن کیشوت به زبان انگلیسی از اصل اسپانیایی سروانتس بهتر است و او خود اولین بار اشعار ویتمن را به زبان آلمانی کشف کرد و بدان علاقمند شد.

دیدگاههای بورخس در ترجمه را نیز می‌توان به‌طور غیر مستقیم از قصه‌های او دریافت. در این قصه‌ها ترجمه اغلب یکی از عناصر ساختاری مهم قصه است. در بسیاری از قصه‌های بورخس، ترجمه، ترجمه کردن و مترجم نقش‌هایی اساسی ایفا می‌کنند. این نقش‌ها را می‌توان چنین دسته بندی کرد. در دستهٔ اول، راوی، نقش مترجم را دارد که به عنوان واسطه بین خواننده و متن مبدأ — که معمولاً مفقود یا ناشناخته است — بین دو نوع ادبیات و دو جهان عمل می‌کند. پس آنچه بورخس به

خواننده می‌دهد ترجمه متن دیگری است. ماهیت متن مبدأ از قصه‌ای به قصه دیگر متفاوت است. در قصه‌های *El Informe de Brodie* و "undr" متن بورخس ترجمه متن اصلی است. در *La secta de los treinta* متن بورخس ترجمه ترجمه دیگری است.

در دسته دوم، قهرمان اصلی قصه، مترجم حرفه‌ای یا آماتور است که مثل اعلای آن *El enigma de Fitzgerald* است. در دسته سوم، ترجمه نقش عامل الهام‌بخش آفرینش ادبی را دارد، چون ترجمه سرچشمه قصه بورخس است. چند قصه بورخس، متن ترجمه شده دیگری را نقل می‌کنند یا خلاصه می‌کنند. همچنین ممکن است اثر ملهم از ترجمه باشد مثل *Las magias parciales del Quijote* در تمام این سه دسته، ترجمه به عنوان عنصری ساختاری دوگانگی و ابهام موجود در آثار بورخس را شدت می‌بخشد. چه قصه بورخس ترجمه باشد چه ملهم از ترجمه، متن اصلی همیشه در راز و رمز می‌ماند. اگرچه متن اولیه به عنوان متن اصیل معرفی می‌شود، این متن بارها رونویسی و باز نویسی شده و ابتدا و انتهای آن افتاده است و راوی یا قهرمان اول قصه تصادفاً به آن دست یافته است. اگر متن اصلی هم در کار باشد، بی‌نام است. اگر بی‌نام هم نباشد اطلاعاتی در مورد مصنف در دست نیست. عامل مشترک همه آنها این است که فاصله فیزیکی زیادی بین اصل و ترجمه وجود دارد که برتری متن مقصد را بر متن مبدأ ثابت می‌کند. ترجمه از اصل واقعی‌تر و عینی‌تر است. از دیدگاه بورخس، هر آفرینشی آفرینش مجدد است و هر متنی، اصیل. ادب از ادب زاده می‌شود. یک مصنف وجود ندارد بلکه جمعی از مصنفان وجود دارند. مترجم یکی نیست، مترجمان متعدد هستند.

آخرین قسمت این گفتار به بررسی آخرین ترجمه‌هایی که بورخس انجام داده است می‌پردازد، یعنی ترجمه‌های انگلیسی آثار خود او با همکاری مترجمش دی‌جووانی. چون بورخس قسمت اعظم عمرش نابینا بود، بیشتر ترجمه‌های او به صورت مشترک انجام شده است. ترجمه آثار خود با همکاری مترجم یکی از جالبترین زمینه‌های کار بورخس را تشکیل می‌دهد. نخست به این دلیل که اساساً نویسندگان به ندرت به ترجمه آثار خود می‌پردازند، و ترجمه آثار خود با همکاری مترجم از این هم نادرتر است. ثانیاً از آن جهت که گرچه خود بورخس کمتر راجع به ترجمه مشترک اظهار نظر می‌کند، مترجمش شیوه ترجمه را با نقل شواهد بسیار طی چند مقاله و مصاحبه تشریح می‌کند. دی‌جووانی همکاری با بورخس را در سال ۱۹۶۹ شروع کرد، زمانی که برای دیداری کوتاه با بورخس به آمریکا رفته بود. آن دو قرار گذاشتند که هنگام بازگشت بورخس به بوئنوس آیرس همکاری خود را در آنجا ادامه دهند. دوران همکاری دی‌جووانی با بورخس دو مرحله دارد. در مرحله اول طرح ترجمه آثار خود به کمک مترجم از زمانی آغاز شد که دی‌جووانی آثار خورخه گئین را برای یک ناشر آمریکایی ترجمه کرده بود. جووانی بورخس را کشف کرد و به این فکر افتاد که گزیده‌ای از اشعار شاعران اسپانیایی زبان را به انگلیسی ترجمه کند. بورخس به صورت مستقیم و فعال درگیر این طرح نبود. گروهی از شاعران آمریکایی که اسپانیایی می‌دانستند یا نمی‌دانستند تحت رهبری دی‌جووانی کار می‌کردند. او ترجمه ناپیراسته انگلیسی اشعار را به نظر بورخس می‌رساند و معنی اشعار را

استفسار می‌کرد و بعد پیش‌نویس را برای گروه ارسال می‌کرد. شاعران ترجمه‌نهایی انگلیسی را با توجه به توضیحات بورخس تهیه می‌کردند. گرچه بورخس مستقیماً در تهیه متن انگلیسی مشارکت نداشت، روش آنها را تأیید و از آن بالاتر تشویق می‌کرد و حاصل کار را که گاهی از اصل بهتر بود تحسین می‌کرد.

بورخس در ترجمه قطعات منثور، دخالت بیشتری داشت و در چندین مرحله در روند ترجمه مداخله می‌کرد. اول بین نویسنده و مترجم تبادل نظر به عمل می‌آمد. توضیح پیام متن اصلی و ترجمه مقدماتی یا نهایی از این تبادل نظر ناشی می‌شد. بورخس همچنین در نوشتن - یا بهتر بگوییم دیکته کردن - متن نهایی سهیم بود. آخرین تغییرات را پیشنهاد یا تصویب می‌کرد. برجسته بودن نقش بورخس در این شیوه ترجمه به دلیل سهمی که او در ترجمه به عهده داشت نیست - در این نوع ترجمه بورخس در مقایسه با مواقعی که خود مشخصاً ترجمه می‌کرد سهم کمتری داشت - بلکه به دلیل آن است که مفهوم ترجمه از دیدگاه بورخس را که بسیار به تألیف نزدیک است روشن می‌سازد. بورخس شور و هیجانی غیر قابل وصف داشت. انرژی خلاقه او و پافشاری‌اش بر این که دی‌جووانی و خودش، خود را از قید اصل برهانند از نظریات او در مورد ترجمه مهمتر است. در این گونه مواقع، بورخس هم نویسنده اصلی بود هم خالق ترجمه. طبق گفته دی‌جووانی بورخس از تغییرات استقبال می‌کرد و تشویق می‌نمود و حتی اصرار بر حذف کامل فراز خاصی داشت که دلیلی برای ابقای آن در ترجمه انگلیسی نمی‌دید. و نیز موافق افزودن عناصری بود که در اصل وجود نداشت. بورخس و دی‌جووانی در پیشگفتار کتاب خاطر نشان می‌سازند که هدف آنها، ترجمه‌ای بوده است که اصل بنماید و طبیعی و روان باشد. وقتی آخرین بازنویس ترجمه برای بورخس قرائت شد، فوق‌العاده ابراز رضایت کرد. ترجمه بورخس از بورخس شکل نهایی بازآفرینی و بازنویسی است. انسان انتظار دارد که نویسنده با تعصب از آفرینش اولیه خود دفاع کند. برای بورخس، ترجمه اثر خود، فرصتی بود برای خلق مجدد و کشاندن آفرینش به ورای مرزهای تنگ اصل اسپانیایی. زبان انگلیسی که به زعم بورخس بر اسپانیایی برتری داشت، ابزار دیگری بود که بیان دیگری می‌طلبید و نمی‌بایست کلاغ‌وار به تقلید از اصل اسپانیایی بپردازد. اکثر آثار بورخس در ساختار یا درون‌مایه تکرار می‌شوند و از آنجا که دوگانگی و خلق مجدد از خصایص کلیه آثار اوست ترجمه برای او حکم نقاب خلاقه دیگری داشت. اصل‌ها ناتمامند و ممکن است به بی‌نهایت صورت بتوان آنها را بازنویسی کرد. ترجمه بورخس از بورخس در پایان عمر، احياناً ترنند نهایی اوست. نویسنده‌ای ناینیاکه نوشته‌های خود را به قلم فرد دیگر و به زبانی باز می‌نویسد که همیشه آرزو داشت به آن زبان بنویسد. این است جادوی ادبیات بورخس.

ترجمه اساس آثار بورخس است و زیربنای نظریه منحصر به فرد او در مورد آفرینش ادبی است. گفته ذیل با کلامی موجز بحر را در کوزه‌ای می‌گنجانند:

این باور خرافی که ترجمه حقیر است - نشأت گرفته از ضرب‌المثل مشهور ایتالیایی - ناشی از تجربه‌ای ناموفق است. هیچ متن خوبی آنقدر نهایی و لایتغیر نیست که ترجمه‌های مکرر را برنتابد.